

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خدای متعال را شاکریم که توفیق زیارات ائمه ی هدی علیهم السلام در عراق را عنایت فرمود. اگرچه موجب تعطیلی دو روز بحث بوده اما ان شاء الله دعاهاایی که در محضر مبارک ائمه علیهم السلام شده که در همه ی مراقب مشرفه به یاد آقایان بودیم و دعا کردیم و حتی در زیارات شریک کردیم آنها را ان شاء الله. اگر قبول شده باشد حتی واحدی از آنها ان شاء الله امیدواریم که آثار بزرگی داشته باشد که حالا دو روز تعطیلی ضرری نمی‌رساند بعد از آن ان شاء الله.

بحث در این بود که آیا در مواردی که فضولی لنفسه می‌فروشد یا می‌خرد ما می‌توانیم معامله را تصحیح کنیم به اجازه؟ به همین نحو که او اراده کرده؟ یعنی اگر با بیع فضولی که ملک دیگری را دارد می‌فروشد به دیگری فضولۀ برای این که آن ثمن بیاید در کیسه ی خودش. و لو این که متاع و مبیع از مال دیگری در واقع هست و دارد فضولۀ می‌فروشد آن را، اما قصدش این است که آن ثمن در ملک خودش بیاید و لو به الحاق اجازه. بگوید خب ما این کار را می‌کنیم. آن بعداً مالک که اجازه کرد نتیجه ی آن همین باشد. که کتاب از کیسه ی او خارج شده باشد و مثلاً آن ثمن به کیسه ی ما وارد بشود.

و هم‌چنین در ناحیه ی خرید فضولی که بگوید هدف ما این است که متاع را من فضول مالک بشوم و لو ثمن از کیسه ی دیگری دارد خارج می‌شود. آیا راهی هست که ما بگوییم همین مفاد با اجازه قابل تصحیح است؟ که نقل شده از کاشف الغطاء قدس سره یعنی شیخ جعفر، که ایشان فرموده مثلاً بله و حالا برای این فرمایش وجوهی در تصحیح و تصویر این مسئله ارائه شده یا می‌شود ارائه کرد. که ظاهراً چهار وجه تا به حال گفته شد. وجه اخیر این بود که بعض تلامذه ی آن بزرگوار ارائه کردند این است که وزان اجازه، وزان امر و اذن سابق است. همان‌طور که اگر کسی گفت مثلاً بع مالی لک، یا بع مالک لی، یا أعتق عبدک عنی، یا اعتق عبدی عنک، که این‌جاها ظاهرش امر است، به صیغه ی امر است. یا به او گفت اگر خواستی این کار را بکنی عیبی ندارد من اجازه می‌دهم. مثلاً پول یک نفر پیش کسی هست دارد می‌رود مسافرت، می‌گوید اگر خواستی یک وقت با آن چیزی بخری برای خودت اشکالی ندارد. اذن بدهد. برای خودت. نمی‌گوید پول برای تو، می‌گوید اگر خواستی با آن چیزی بخری برای خودت عیبی ندارد. گفتند خب آن‌جا که اشکالی ندارد که این‌ها درست است.

خب اجازه هم وزان آن وزان همین است. و درست است. این هم فرمایشی است که نسب الی بعض تلامذه کاشف الغطاء رضوان الله علیه.

اصحاب در قبال این فرمایش دو موقف دارند، یکی این که گفته اند نه ما آن جا را هم قبول نداریم. خب این وزانش وزان آن ها هست درست است همان طور که آن جا باطل، این جا هم باطل. شما می گوید آن جا درست است؟ و این هم وزانش وزان آن جا است پس این جا درست است؟ نه ما آن جا را هم باطل می دانیم می گویم این جا هم وزانش وزان همان جا است آن جا باطل است این جا هم باطل است. که جواب اول شیخ همین است. جواب ثانی این است که حالا ما اگر آن جا را فرض کنید که قبول کردیم این جا را نمی شود قیاس به آن جا کرد و وزان این جا وزان آن جا نیست.

توضیح مطلب این است که ما در آن جا که مثلاً می گوید «بیع مالی لک»، مثلاً فرض کنید که به فرزندش حالا می گوید که این ماشین من را برو برای خودت بفروش. الان نمی گوید ملک تکتک، می گوید این ماشین را بردار برو بفروش. خب این جا تصویر صحیح آن با این که لا بیع الا فی ملک. این است که دو سه جور این جا می شود تصویر کرد صحتش را.

یک: این که چون لا بیع الا فی ملک، این مسلم است پس یک دلالت اقتضایی این جا موجب می شود که یک دلالت التزام درست بشود. دلالت اقتضا همان طور که در محل خودش گفته شده دلالتی است که از این جا نشأت می گیرد که اگر آن مراد نباشد این کلام لغو می شود یا کذب می شود. یا ناصحیح می شود. هر دلالتی که از این نشأت بگیرد به آن می گوئیم دلالت اقتضا اصطلاحاً.

خب این می گوید این فرش را برو برای خودت بفروش، یعنی برای خودت بفروش به آن ثمن، آن بهایی که می گیری، آن پولی که می گیری برای خودت باشد. این چه جوری می شود؟ اگر واقعاً همین مقصودش باشد که این مال من تا آخر، بفروش و پول مال خودت باشد خب این با لا بیع الا فی ملک جور در نمی آید. با حقیقت معاوضه و مبیعه جور در نمی آید حالا صرف نظر از آن راه بعدی که... اگر کسی آن را هم قبول نداشته باشد. پس به دلالت اقتضاء این پدری که دارد می گوید برای خودت برو بفروش، دارد به او می گوید یعنی... برو بفروش برای خودت، این به دلالت التزامی بعد از آن دلالت اقتضاء، این می شود که یعنی من تو را وکیل کردم. که از طرف من اول خودت این فرش را وکالۀ از من تملیک خودت کنی، قبول کنی، و بعد که قبول کردی و ملک تو شد برای خودت بفروشی.

حالا قبول که می کنی یا به این که بگویی قبلت آن وکالتی که بابا داده، یا به نفس این که بعد به مشتری می آیی می گویی «بعثت هذه السيارة» که مال بابای من بود با همین بعثت هذه السيارة در حقیقت دو کار انجام می دهی با یک تیر دو تا نشان می زنی. یکی این که با دلالت مطابقی آن داری می فروشی به آن، با دلالت التزامی هم داری

آن وکالت را می‌پذیری و طبق آن عمل می‌کنی و مال خودت می‌کنی. این یک تصویر، که از شیخنا الاستاد مرحوم آقای تبریزی در ارشاد الطالب ظاهر می‌شود که ایشان همین جور تصویر کردند فرمایش آن‌ها را، که دارد در حقیقت آن آمر یا آن آذن دارد چکار می‌کند؟ دارد توکیل می‌کند آن را.

س: با توکیل هم حل نمی‌شود. که این را وکیل بکند. مشکل الان این نیست که این طرف مالک نیست که دارد می‌دهد. البته این هم هست

ج: نه دیگر حل می‌شود دیگر.

س: مشکل این است که الان آن پول آن ثمن دارد می‌رود توی جیب غیر.

ج: نه. ببینید مالک سیّاره کی بود؟ پدر. پدر می‌گوید برو این ماشین را برای خودت بفروش. می‌گوییم این کلام پدر به دلالت اقتضاء، چون اگر پدر نخواهد توکیل کند او را در تملیک به خودش از ناحیه پدر، لازم می‌آید یک امر لغوی گفته باشد چون لا بیع الا فی ملک. پس به دلالت اقتضاء این کلام دلالت می‌کند که پدر دارد فرزند خودش را چکار می‌کند؟ وکیل می‌کند او را که قبل از فروش این سیّاره به دیگری وکیل می‌کند او را که او خود از طرف بابا این سیّاره را به خودش منتقل کند یعنی مالک شود. و بعد از این که خودش او را مالک کرد. حالا بیاید بفروشد. خب اشکال کلش حل می‌شود دیگر. بعد دیگر سیّاره مال خودش هست حالا که می‌فروشد آن ثمن می‌آید توی کیسه‌ی خودش. این یک راه. می‌گوییم این جا توکیل است. یا اگر می‌گوید با این پول برو برای خودت نان بخر. این یعنی چی؟ باز این جا یک دلالت اقتضاء درست می‌شود. چه جور می‌تواند با این پول برای خودش نان بخرد؟ پول مال شماست نان برای من، این که نمی‌شود. پس تصحیحاً لکلامه می‌فهمیم که یک دلالت التزامی این جا وجود دارد با این کلامش می‌خواهد این حرف را هم به من بگوید. که من تو را وکیل می‌کنم که از طرف من این پول را به خودت تملیک کنی. و وقتی این پول را به خودت تملیک کردی و مالک آن شدی، و قبول کردی حالا این پول می‌شود برای تو، برو با این پول نان بخر برای خودت.

س: این خروج از فرض نیست؟ فرض ما این که این فضولۀ انجام داده. معنی ندارد که من بگویم فضولۀ انجام ج: بله این درست است در واقع این فضولی در ظاهر است یعنی مالک نبوده. یعنی تا حالا که نبوده. این آقایان خواستند بگویند که مقصود این است ما که می‌گوییم درست می‌شود مقصود این است. که چیزی که در ظاهرش فضولی محض است علی رغم این ظاهر یک باطنی دارد به دلالت اقتضاء. یعنی در واقع برمی‌گردانیم آن را و الا با حفظ فضولیت نخواستند درست کنند بله درست می‌فرمایید. با حفظ فضولیت تا آخر درست نمی‌شود. بعد چیزی که ظاهر آن فضولی هست ...

س: قبل از اجازه چه می‌دانند؟

ج: نه داریم فارق می‌گوییم این‌جا که مربوط به اجازه نیست داریم فارق آن‌جا و این‌جا را می‌گوییم. می‌گوییم آن‌جا این‌جوری هست. می‌گوییم آن‌جا این‌جوری هست. پس بنابراین آن‌جا فضولی نیست. آن‌جا این‌جوری هست. حالا می‌خواهیم بدانیم که اجازه با آن‌جا قابل تطبیق است؟

پس آن‌جا یک وکالتی از قبل بوده اما در ما نحن فیه می‌شود گفت که این اجازه وکالت است؟ چنین دلالت التزامی‌ای هست؟ بابا چیزی است که انجام شده واقعه‌ای است که انجام شده یعنی چی که الان دارد وکالت می‌دهد؟ پس جواب شیخ چه می‌شود؟ جواب شیخ این است که اولاً ما همان‌طور که آن‌جا را می‌گوییم باطل است این‌جا هم علی‌وزان آن می‌گوییم باطل است.

حالا اگر فرض کردیم که آن‌جاها درست است بع مالی لک، یا بع مالک لی یا اعتق عبدک لی یا عبدی عنک، یا اعتق عبدک عنی، این‌ها. ما در این‌ها یک دلالت اقتضایی داریم که در اثر آن دلالت اقتضاء یک دلالت التزامی درست می‌شود که آن چیه؟ آن توکیل باشد. که با آن توکیل در آن موارد مال قبل از این‌که از بایع منتقل بشود از عاقد منتقل بشود می‌شود ملک عاقد. یا قبل از این‌که ثمن از مشتری منتقل بشود می‌شود ملک مشتری، ثمّ آن‌جا این‌جوری هست. اما در این‌جا که یک واقعه‌ای واقع شده دیگر حالا چه می‌خواهد بگوید؟ چه دلالتی را با اجازه می‌خواهد درست بکند؟ پس قیاس این‌جا با آن‌جا غلط است. این یک بیان.

که عرض کردم ظاهر شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب این است که این‌جوری تصویر فرموده آن‌جا را. و عبارت ایشان را هم حالا... فرموده است که ... حالا عبارت قبل و بعد از آن همه را نمی‌خوانم ... «و كما أنّ الإذن في هذا النحو من البيع في الحقيقة توکیل له في تملكه المال أولاً ثمّ يبيعه ليدخل العوض في ملك المأذون بأن يقول بع مالي لنفسك أو اشتري لنفسك بمالي كذلك الحال في الإجازة حيث إنّ الإجازة تفيد فائدة الإذن السابق» این یک بیان.

بیان دوم ...

س: ???

ج: بله چرا؟ چون یک واقعه‌ای واقع شده که در آن واقعه خودش را این تملیک نکرده این وکالت نداده بود به او، الان که دیگر کار جدیدی نمی‌خواهد انجام بدهد.

س: همان‌طور که دلالت اقتضاء بع مالی عنک این...

ج: خب کاری دیگر انجام نمی‌دهد که او دیگر.

س: همین را می‌خواهم عرض کنم همین‌طور که دلالت اقتضاء بع مالی عنک این است که پس تو باید سابقه عن البيع باید توکیل بکنی که از طرف من به خودت هبه کنی و قبول بکنی به انشاء واحد، لازمه‌ی دلالت اقتضاء که می‌گوید أجزتُ بيع طرف لنفسه، فضولی لنفسه من آن را اجازه کردم. اقتضاء این‌که لا بيع الا فی ملكه، و من که

این را اجازه می‌کنم این است که پس این آقا در واقع وقتی بعث گفته از جانب خودش، این است که قبلش وکالۀ از جانب اصیل به خودش هبه کرده.

ج: نداده بوده که وکالت، پس وکالتش هم فضولی بوده؟

س: فرض این است. می‌خواهد درست بشود اجزت هذا البیع؟؟؟

ج: آخر چون درست شدنی نیست این جا قابل درست شدن نیست. تصویر عقلائی ندارد آن جا تصویر عقلائی دارد. آن چون قبل است. می‌گوید آقا وقتی دارد می‌گوید با این پول برو برای خودت نان بخر. فعلاً که چیزی نیست. یعنی من به دلالت اقتضاء می‌فهمم که یعنی می‌خواهد بگوید که من تو را وکیل کردم که از طرف من این پول را به خودت ببخشی و قبول کنی بشود ملک تو، بعد بروی با آن نان برای خودت بخری. آن جا این قابل تصویر است. این جا یک کاری شده دیگر هم که می‌داند کار بعدی هم نمی‌خواهد بکند این آقا که.

س: آن کاری که شده چی هست؟ آن بیع چی هست؟

ج: بله ادعا کرده همان طور که گفتیم ادعا کرده یا بنا گذاشته که ملک خودم هست رفته فروخته.

س: خب این ادعا کی درست می‌شود؟ فی ملک می‌شود؟ وقتی که این به خودش هبه کرده باشد. و الا این بیع درست نیست که ایشان بخواهد اجازه را بزند به آن.

ج: پس الان توکیل نیست اگر شما بخواهید

س: توکیل نه. توکیل؟؟؟ هبه کرده.

ج: به کی هبه کرده؟

س: هبه کرده فضولۀ اجازه‌ی بیع معنای آن به دلالت اقتضاء این است که پس باید اگر این فرق این را درست بکنم به واسطه اذن الان که می‌خواهم به اجازه هم درست بکنم آن را، برای خودت این بیع‌ای که قبلاً اگر می‌خواست محقق بشود....

ج: این که دلالت اقتضاء برای این درست نمی‌کند. برای این که آن شاید قصد هبه نکرده. این جا چون کار خودش هست. دلالت اقتضاء درست می‌شود. آن که کار خودش نیست که دلالت اقتضاء....

س:؟؟؟

ج: ببینید مجیز وقتی آن جا آذن و آمر چون کار خودش هست می‌گوید این کار تو اگر می‌خواهی لغو نباشد این نمی‌شود الا به این که چکار کنی؟ توکیل کنی آن را که قبلاً داری توکیلش می‌کند او را که از طرف تو ملک خودش کند و برود بخرد برای خودش، یا بفروشد برای خودش. آن جا این جوری هست. اما این جا این که می‌گوید اجزت این کار این است. این کار این توقف دارد به دلالت التزام یا به دلالت اقتضاء برای این که آن

قصد هبه کرده باشد آن که کار این نیست آن کار دیگری است. پس بنابراین دلالت اقتضاء این است که باید فرض بکند آن این کار را کرده.

س: لازمه‌ی بیع فضول، فضول وقتی که می‌خواهد بیع بکند

ج: نه بیع فضول چی هست؟ می‌آید ادعا می‌کند. به ادعای خودش رفته فروخته.

س: این طور که اشکال دارد.

ج: بله پس بنابراین اجازه دیگر فایده‌ای ندارد دیگر، می‌گوییم این راه حل درست نیست. اجازه کارآیی ندارد این جا. این یک تقریب.

تقریب دوم که اقرب به ذهن می‌آید از تقریب شیخنا الاستاد این است که... و در کلمات فقهای دیگر هم هست. این است که وقتی که می‌گوید برو برای خودت بفروش یا بخر، این کلامش باز به دلالت اقتضاء دلالت بر تملیک می‌کند نه توکیل که یک واسطه بخورد. همین تملیک است. همین عبارت انشاء تملیک است به دلالت التزام. نه این که تو را وکیل می‌کنم که از طرف من بروی مال خودت بکنی بعد... نه، خودش دارد با همین انشاء دارد تملیک می‌کند، هبه می‌کند. بله چون نمی‌خواهد ثمنش را بگیرد مجانی هست. هبه هست. دارد تملیک می‌کند انشاء تملیک می‌کند. آن با همین که دارد می‌رود می‌گوید بعثت یا می‌گوید اشتریت در فرض‌های مختلف که یا بایع است عاقد یا مشتری است با پول دیگری، با همین نفس بعثت یا اشتریت با همین دارد چکار می‌کند؟ دو کار می‌کند؟ هم قبول می‌کند آن تملیک را، هم دارد بیع می‌کند یا اشتراء می‌کند.

س: تملیک انشاء خاص ندارد؟

ج: نه انشاء خاص ندارد مثل طلاق نیست ما خیلی نادر داریم که انشاء خاص دارد.

خب این را هم این جوری بگوییم.

س: حاج آقا این آن وقت خب لازم می‌شود این تملیک آن که بعد می‌رود می‌فروشد دیگر با آن نقل بعدی که می‌شود دیگر لازم می‌شود؟

ج: بله دیگر اجازه کرده دیگر.

س: یعنی این که تملیک کرد و او فروخت، بع مالی عنک گفت، آن تملیک کرد و او فروخت به دیگر لازم می‌شود؟

ج: آن بیع؟

س: بله

ج: آن بیع لازم است.

س: تملیک این آقا. یعنی دیگر می‌تواند برگردد یا نه؟

ج: حالا اگر گفتیم که آن رفت فروخت؛ تصرف است این، نه دیگر وقتی که تصرف کرد در عین موقوفه، می‌گوییم دیگر نمی‌تواند برگردد.

این هم یک بیان هست. که این نزدیک‌تر هست به واقع هست تا آن‌که من تو را وکیل کردم که از طرف من تملیک کنی به خودت، آن واسطه‌ها را ما لازم نیست که مفروض بگیریم. اگرچه آن هم درست است. یعنی اگر این مسدود بود آن درست بود. ولی عقلاً خب این درست می‌شود دیگر، این خودش تملیک هست در حقیقت. پس حالا در مانحن فیه مگر تملیک کاری انجام شده؟ حالا تازه اگر حالا تملیک کنی، فایده‌ی آن چیه؟  
س:؟؟؟

ج: نه این متاع را تملیک کردی، مثلاً شما این کتاب، کتاب شما بوده آن فضول رفت فروخت که ثمن بیاید توی ملک خودش، شما الان که اجازه می‌کنید شما می‌فرمایید که اجازه کردن من مثل آن‌جا تملیک کتاب است به این فضول عاقد. خب حالا بعدش که دیگر انشاء جدید نمی‌کند دیگر. حالا شده مالک آن. حالا که شده مالک آن حالا که بیعی انجام نمی‌دهد که. آن بیع قبلی هست. آن بیع را قبلاً انجام داده.  
س: تملیک ثمن دارد می‌کند. یعنی اجزّت می‌خورد به نتیجه‌ی آن کاری که آن کرده.  
ج: نه

س: اجزّت من تملیک کردم ثمن کتاب را.

ج: نه آن ثمن که اگر این مقدمات آن درست نشود که ثمن که ملک این نیست که تملیک به آن بکند.  
س: لازمه‌ی اجزّت این است که آقا من همه‌ی این‌ها را تأیید کردم آن بیع را هم تأیید کردم این را هم تملیک کردم به.... خب دیگر می‌گوید عقد را من تأیید کردم این ثمن؟؟؟  
ج: اجزّت چه جور می‌آید می‌گوید؟ اجزّت. معنای اجزّت چی هست؟  
س: اجزّت می‌گوید آقا من عقد تو را تأیید کردم.

ج: کدام عقد را؟ اجزّت اگر بخواهد دلالت التزام باشد یک کاری انجام شده دیگر، خب آن کار چه بوده؟  
س: تملیک....

ج: نه آن کار این بوده که آمده گفته که این کتاب شما را من فروختم، برای این‌که آن ثمن بیاید توی کیسه‌ی خودم، می‌گوید من این را اجازه کردم. می‌گوییم چه جوری اجازه کردی؟ کتاب از کیسه‌ی شما برود، پول توی کیسه‌ی آن برود، این چه بیعی است؟ چه معاوضه‌ای است؟ این‌که قابل نیست. این قابل تأیید نیست. نفس این قابل تأیید نیست. دلالت اقتضاء بخواهی درست بکنی این‌جا، دلالت اقتضاء این‌جا کارآیی ندارد.

پس بنابراین این که آمدند فرمودند که این وزان این وزان آن جاست این درست نیست برای این که آن جا اگر ما بپذیریم حرف را در آن جا، آن یک راه کارهایی دارد آن جا که یا توکیل است یا تملیک است که آن راه کارها در این جا قابل تطبیق و پیاده شدن نیست.

پس بنابراین این راهی هم که بعضی از اعظم از تلامذهی کاشف الغطاء قدس سره فرمودند این قابل قبول نیست که فرمودند.

س: اگر راه آخوند را بپذیرند مشکل حل می شود دیگر. اگر بگویند اصلاً معاوضه ی حقیقی را ما....

ج: خب نه فعلاً این جواب پنجم یا چهارم است که داریم بررسی می کنیم. این راهی است که این جوری گفتند این جوری بگوییم.

البته این جا دیگر حالا در بحث های آن جا خودش بین این مثال ها تفاوت هست یا نیست یک ابجائی هست که در بع عنی، یعنی بع مالی لک، یا بع مالک لی، خب این ها به همین توضیحی که دادیم قابل تصحیح است اما اعتق عبدک عنی، آیا این قابل تصحیح است یا نه؟ حتی در آن جا؟ یا قابل تصحیح نیست؟ این یک بحث تفصیلی ای دارد که مرحوم امام قدس سره هم متعرض هستند و می گویند این قابل تصحیح حتی در آن جا نیست ولو آن بیع را بپذیریم ولی این قابل تصویر نیست در آن جا. حالا چون دیگر مورد ابتلای بحث ما نیست آن که حالا وارد تفصیل آن جا بخواهیم بشویم.

بنابراین این جواب روشن شد که این که ما بخواهیم مقام را اجازه ی متأخره را با اذن در بیع و معامله یا امر به بیع و معامله بیاوریم قیاس بکنیم بگوییم آن جا درست است پس این جا هم باید مثل آن جا بگوییم درست است این حرف درست نیست. چرا؟ جواب همین کلمه شد که ما در آن جا به دلالت اقتضاء یک دلالت التزامی برای ما درست می شود که یا توکیل باشد یا تملیک باشد که این دو تا دلالت این جا متصور نیست. بنابراین قیاس این جا به آن جا غلط است.

س: اگر در معنای لا بیع الا فی ملک تصرف بکنیم ملک را بگوییم یعنی تسلط.

ج: تسلط واقعی نه این که تسلط غاصب را هم بگوییم که درست است.

س: بگوییم پس اجزت مثلاً تسلط می دهد به طرف. باز نمی شود درستش کرد؟ مسلطش می کند. نه این که مالک بشود.

ج: نه

س: درست نمی شود باز؟

ج: با تسلط درست نمی شود حالا البته علی ذکر شما باشد و ذکر ما باشد یک حرفی هست حالا بعداً می آید حالا ممکن است ...



این جا یک مطلبی است که کسی ممکن است ...

س: این جا دو وجه یا سه وجه دیگر ندارد. یک وجهی تملیک بکند؟؟؟

ج: آن وجه سوم این بود که در ناحیه‌ی این که می‌آید می‌گوید بعث یا اشتریت، این جا بگوییم به دلالت التزام دارد آن را چه می‌کند؟ که این جوری توضیح می‌دادیم به دلالت التزام. یکی این است که نه استعمال لفظ در اکثر از معنا بخواهد بشود نه به نحو دلالت التزام بشود یعنی با همین که می‌گوید اشتریت، دارد دو چیز را انشاء می‌کند. یا می‌گوید بعث، دو چیز را دارد انشاء می‌کند. یا حتی سه چیز را دارد انشاء می‌کند. اگر آن حرف شیخنا الاستاد باشد مثلاً گفته من اذن به تو دادم که این کتاب من را اگر خواستی بفروشی برای خودت، خب حالا این به دلالت التزام می‌شد چی؟ می‌شد یعنی دارم تو را توکیل می‌کنم که از طرف من به خودت بفروشی اول این کتاب را، تا مالک کتاب بشوی، تا بعداً بروی به خودت بفروشی که ثمن آن بیاید در کیسه‌ی تو. خب ما این جا الان چه چیزی نیاز داریم؟ یک: وکالت قبول می‌خواهد. وکالت که ایقاع نیست عقد است. پس بنابراین این آقا، این مأذون یا این مأمور باید اولاً این وکالت را قبول کند. دو: وکالت را که قبول کرد حالا بر اساس آن وکالت برود این کتاب را به خودش بفروشد یا هبه کند.

س: هبه کند.

ج: بله هبه کند، به خودش هبه کند و قبول کند. هبه کند به خودش این دو. سه: این هبه را قبول بکند. چهار: بعد از این که این هبه را قبول کرد چهار: انشاء کند حالا به دیگری بفروشد. در طرف اشتراء آن هم همین جور است.

خب حالا این امور را ما به چی بگوییم ... حالا آن به او می‌گوید برو برای خودت بفروش، آن هم که حرفی نمی‌زند صاف می‌رود حالا هم می‌خواهد بفروشد. با همین که می‌گوید بعث بگوییم چی هست؟ بگوییم تمام آن انشاءات لازمه یکی به دلالت مطابقی می‌شود که دارد می‌گوید بعثت، سه تا از آن‌ها آن سه تای انشاءات قبلی را بگوییم به دلالت التزام این کلام بر آن دلالت می‌کند. و بگوییم در انشاءات، ما دلالت مطابقی لازم نداریم. دلالت التزامی هم کفایت می‌کند. خب دارد با دلالت التزامی آن‌ها را درست می‌کند.

یا این که نه، بگوییم که این بعث دارد به نحو استعمال لفظ در اکثر از معنا توی سه تا انشاء استعمال می‌شود در عرض هم. این هم یک راه. یک کسی این جوری بیاید بگوید. این راه‌ها ببینید خیلی به درد امروز می‌خورد. یعنی چیزهایی که امروز ما توی معاملات و فلان و توی این‌ها داریم باید ذهن‌های ما به این فرمول‌های مختلف آشنا بشود تا این چیزهایی که این‌ها درمی‌آورند می‌گویند بتوانیم تصحیح کنیم. ذهن ما با این فرمول‌های مختلف آشنا باشد.

س: ??? آن هم قبول بکند و لو اول به خودش مال را هبه کند بعد از مال خودش بفروشد مفهوم بیع مالی لک این بشود که یعنی من به تو وکالت می‌دهم چون لا بیع الا فی ملکه، تو وکیل من هستی در این که این مال را بفروشی، مال من را هم بفروشی، مال من اصیل را بفروشی. حالا که فروختی از جانب من، مال خودت باشد. هبه را بیاندازیم بعد از بیع. نیندازیم قبل از بیع.

ج: بله این هم یک

س: ???

ج: نه دارد می‌گوید بیع لئفسک. مگر شما خلاف ظاهر معنا بکنید.

س: ???

ج: نه بیع لئفسک.

س: ???

ج: نه ببینید ما همین را می‌خواهیم درست بکنیم. ببینید صورت مسئله این است.

س: آن وقت مالی نیست، مالک است.

ج: نه. ببینید خارج از فرض ما هست. نه برای این که آن لئفسک نیست. آن لی هست بعد بردار برای

س: آخه مالی نیست مالک است آن وقت. اگر هبه را بگوییم قبلش باید در مالی تأویل ببریم بگوییم مالی کنایه...

ج: نه آقای عزیز این صورت را داریم می‌گوییم. اصلاً این را برای خودت، بدون واسطه بفروش. مثل کسی که اصلاً مالک است چه جور برای خودش می‌فروشد؟ شما این کتاب من را برای خودت بفروش. این جوری دارد می‌گوید حالا بعد خواهیم گفت که امام رضوان الله علیه بعد می‌گوید این جاها که این جوری حرف ??? آن راه بعدی هست ایشان می‌گویند این ها تسامح است یا مقصودشان فلان است. اما اگر نه آن تسامحی را که ایشان می‌گویند مراد نباشد یعنی واقعاً، همین. می‌گوید برای خودت بفروش. این برای خودت بفروش اگر بالحقیقه باشد و تسامح در آن نباشد که ایشان می‌گویند که نه این ها تسامح است. اگر نه همین حقیقت این کلام بلا تسامح و مجاز مراد باشد خب دیگر معنای آن این نیست که نه من دارم می‌گویم برای خودم برو بفروش بعد دلالت التزام آن این باشد که بعد که برای من فروختی، حالا من به تو هبه می‌کنم. تازه آن هم احتیاج دارد به چی؟ به این که همان موقعی که دارد می‌فروشد هبه‌ای که بعد محقق خواهد شد را قبول بکند. چون بعدش که دیگر نمی‌آید بگوید قبلت.

س: حاج آقا یک راه هم این است که بگوییم اباحه‌ی تصرف است یعنی یکی از تصرفات توی این مال بیع است من اباحه می‌کنم این تصرف خاص را به تو، برو مال من را بفروش.

ج: فایده‌ای ندارد. آن لازم نیست زحمت بکشد چنین کاری را بکند، چون این تصرفات اعتباری که اباحه نمی‌خواهد. من الان همه‌ی اموال شما را فروختم، طوری می‌شود مگر؟ مگر حرام است؟ اباحه ... زحمت لازم نیست بکشد.؟؟؟ بله تصرفات خارجی درست است. اما تصرفات اعتباری که طوری نمی‌شود. احتیاج به اجازه ندارد که. نه آن هم کار را حل نمی‌کند تازه. تازه خب اجازه‌ی حکم تکلیفی باشد حکم وضعی را که درست نمی‌کند که، مگر دلالت اقتضاء داشته باشد.

س: مثل معاطات.

ج: معاطات هم همین گرفتاری هست. فلذا آن‌هایی که می‌گویند معاطات مفید اباحه هست ناچار شدند بیایند برای جمع بین ادله بگویند آنا ما قبلش مالک می‌شود.

س: خب این هم همین جور. با اباحه‌ی تصرف که من کردم آنا ما...

ج: اباحه‌ی کدام تصرف؟ کجا؟

س: توی معاطات، آن‌هایی که گفتند که وقتی معاطات می‌کنی اباحه‌ی تصرف می‌شود بعد که این آقا؟؟؟

ج: در کجا را دارید شما می‌گویید؟ در اجازه می‌گوییم یا در آن اذن و...

س: نه توی بع مالی عنک.

ج: بله دارد آن‌جا چکار می‌کند؟

س: همان طوری که توی معاطات می‌گویند من اباحه می‌کنم بعد از این که می‌رود می‌فروشد آنا ما مالک می‌شود و می‌فروشد. این‌جا هم همین است.

ج: آن‌جا علتش این است ...

س: تازه این‌جا تسلیم می‌کند به شما.

ج: نه تفاوت این‌جا با آن‌جا این است که آن‌جا شارع دو تا حکم کرده از حکم شارع می‌فهمیم که یک تشریعی پس این‌جا دارد که آنا ما می‌گوید این به تو منتقل شد. اما این‌جا زید بن ارقم است، خب چه... که این دارد می‌گوید آنا ما به تو منتقل شد؟ یعنی قبلش، خب پس می‌شود همان هبه، اگر می‌خواهد بگوید آنا ما یعنی من قبل از این که بفروشی، دلالت التزام آن هم بیش از این نیست. چون هبه هم این‌جا باید همین جور گفت باید گفت که این که دارد می‌گوید برو برای خودت بفروش، مقصود این است که تا قبل از این که او برود بفروشد که نمی‌خواهد بگوید که به تو هبه کردم اصلاً همان موقعی که می‌خواهی بفروشی. یا نه حالا از حالا هبه کردم آن موقع قبول داشته که آن مثلاً می‌رود.. تا گفתי برو از قبل خودت بفروش، حالا این جوری بگوییم گفت برو این را بفروش، اگر این جوری بشود یعنی به دلالت التزام دارد می‌گوید یعنی من به تو هبه کردم. آن هم زرنگ باشد همان‌جا بگوید قبلت هبتک، حالا الان هم نمی‌رود بفروشد. اگر رحم است پسرش هم بود دیگر، دیگر نمی‌تواند

برگردد. بازگشت هبه نمی‌شود. یا نه تا قبل از این که برود بفروشد می‌تواند برگردد. این دلالت اقتضاء یعنی همان دم این که می‌خواهی، آن موقع... فلذا قبلش می‌تواند برگردد.

یک راه دیگری این جا در اجازه ممکن است کسی این جوری بگوید اگر یادتان باشد مرحوم شیخ قدس سره و وافقه الامام قدس سره گفتند در بیع فضولی رضایت کفایت می‌کند و خارج می‌شود موضوعاً عن الفضولی. اگر از اول راضی بودی. رضایت کفایت می‌کند. کسی بیاید این جا این جوری بگوید...  
س:؟؟؟

ج: نه خارج می‌شود از فضولی این است که  
س: خارج نمی‌شود موضوعاً...

ج: حالا عرض می‌کنم خروج آن برای بعضی صور هست. اگر بیع آن مقارن با رضا بود خارج از فضولی هست. آن‌ها فرمودند یعنی فضولی نیست دیگر. فضولی آن هست که ...

س: شما بیع مقرون به رضا را؟؟؟ در فرمایشات خودتان فرمودید ما بیع فضولی را دو دسته می‌کنیم یا مقرونه بالرضا است یا غیر مقرون به رضا هست.  
ج: بله

س: فرض مسأله تفصیل بین دو تا است. منتها حالا قبول می‌کنیم یا قبول نمی‌کنیم یک حرف دیگری است. شما حکماً می‌فرمایید که فضولی نیست موضوعاً که فضولی هست.

ج: آن‌ها می‌گویند این تقسیم هم در واقع تمام نیست مثل این که می‌گویند آب را تقسیم می‌کنیم به آب مطلق و آب مضاف. اصلاً می‌گویند آب مضاف که آب نیست. از باب یعنی ما یسمی به این. ما یطلق علیه این. ولو مجازاً. این جا فضولی یعنی و لو مجازاً به بعضی اقسام آن گفته می‌شود. آن‌هایی که این جوری می‌گویند و تقسیم می‌کنند.

خب این جا هم این جوری بگوییم، بگوییم که این آقایی که می‌آید می‌گوید اجزت این معامله را، این کاشف از چیه؟ این است که از آن وقت راضی بوده. پس بنابراین درست بوده چون رضایت بوده بنابراین این نقل و انتقال درست بوده و به دلالت... چون اگر راضی نبوده که راه حلی مثلاً نداره بیاید بگوید اجزت که لغو هست همان‌طور که آن جا آذنت یا آمرک و امثال ذلک، یا صیغه‌ی إفعال به کار ببرد، آن جا چه جور دلالت اقتضاء درست می‌کردید؟ می‌گفتید برای این که اگر این راه‌ها را مقصودش نباشد که لغو است حرف بی‌جایی است که دارد می‌زند.

این جا هم که دارد می‌گوید که من اجازه کردم یا امضاء کردم یا أنجزت، أنفذت، امضیت، امثال این‌ها را دارد می‌گوید اگر بر این‌ها اثری ببیند مترتب نباشد گفتن این‌ها چه فایده‌ای دارد؟ این که گفته بعثک لنفسی، یا

اشتریت لنفسی، این هم می‌گوید اجزت. پس معلوم می‌شود یعنی کشف می‌کنیم از این‌که این در هنگام بیع یا اشتراء رضایت باطنی داشته. و وقتی رضایت باطنی داشته پس بنابراین معامله درست است.

س: برای فضول درست است؟

ج: برای فضول درست است. به این معنا. حالا این یک قدری توضیح هم می‌خواهد.

س: این همان اجازه کاشفه نیست.

ج: نه کاری به آن ندارد که اجازه‌ی کاشفه هست یا نیست؟ این، این است که رضایت وقتی مقرون باشد بیع فضولی به رضایت این صحیح است. چرا؟ برای این‌که آیه‌ی شریفه چه فرموده؟ آیه‌ی شریف فرموده تجارَةً عَنْ تَرَاضٍ. «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، ۲۹) خب عن تراض که هست این‌جا.

س: این اجزت که این آقای اصیل دارد می‌گوید یعنی در واقع دارد بیع را از حین انشاء البیع تصحیح می‌کند.

ج: نه از این باب که بگوییم اجازه دارد تصحیح می‌کند. از باب این‌که این اجزت این آقا کاشف است از این‌که در آن موقع رضایت موجود بوده.

س: ???

ج: برای این‌که لولا هذا لغو است توی عرف. توی عرف می‌گویند که خب برای چه می‌گویی اجزت؟ این‌که قابل عمل نیست قابل تحقق نیست که می‌گویی اجزت. چرا؟ برای این‌که حقیقت بیع معاوضه است. معاوضه باید این دو تا عین و آن ثمن جا به جا بشوند؟ هر جایی که ثمن وارد می‌شود مثنی از آن‌جا خارج بشود و در همان جایی وارد بشود که ثمن خارج شده و همان جایی که مثنی وارد شده ثمن از آن‌جا خارج بشود اگر غیر از این باشد که معاوضه نیست، مبیعه نیست. پس شما که دارید می‌گویید اجزت هذا البیع، این‌چه جور می‌شود؟

س: ??? اصلاً علم نداشته که، باید طرف بداند بعد بگوید که من راضی هستم ولی اصلاً نمی‌دانسته آن فضولی رفته برای خودش این کار را انجام داده. آن وقت حالا که دارد اذن می‌دهد ...

ج: حالا شما اطلاق آن را قبول نکنید. ولی اصل این راه برای بعضی صور چه‌طور است؟ اصلاً این‌جا نشسته بود دید که بچه‌اش دارد ماشین بابا را می‌فروشد. بابا هم آن‌جا نشسته بود می‌شنید. گفت بعثک لنفسی. پولش را بریز به حسابم مثلاً. یا بده. بعداً بابا گفت اجزت. همین را اجزت، یعنی می‌خواهد بگوید اجزت که آن پول به کیسه‌ی بچه برود نه این‌که به کیسه‌ی خودش بیاید بعد به او ببخشد و آن معامله است نه می‌خواهد همان‌جوری که آن ... اگر این مقصودش باشد با این اجزت ...

س: آن صورتی که نداند.

ج: خیلی خب فی الجمله. حالا این‌جا با این راه هم می‌شود تصحیح می‌کنیم؟ بگوییم این‌جا دلالت التزام درست می‌شود دلالت اقتضاء در این صورت درست می‌شود.

س: رضایت بیع را درست می‌کند. بیع درست می‌شود با رضایت؟؟؟

ج: اگر بیع درست شد بیع چی بوده؟

س: بیع برای مالک درست می‌شود.

ج: چه جور برای مالک درست می‌شود برای مالک که انشاء نشده. برای خودش انشاء شده.

س:؟؟؟

ج: ببینید ما آنشئه این بود که این سیاره مال تو، پول مال من. با این أجزتُ مالک این درست می‌شود؟ یا نه شما

می‌گویید آن بیع دیگری درست می‌شود؟ که اول می‌شود مال بابا، بعد می‌شود مال او. آن که اصلاً انشاء نشده.

آن که انشاء شده این بوده این چه جوری با این می‌شود درست کرد؟

این بگوییم این رضایت کفایت می‌کند چون ما گفتیم که رضایت درونی کفایت می‌کند. پس حالا که می‌گوید

أجزتُ، این یکشف از این که آن موقع توی دلش راضی بوده به این کار.

س: راضی به چی بوده؟ این که برود توی جیب دیگری؟ این که اصلاً ممنوع است اجماعاً.

ج: بله؟

س: هیچ کسی قبول ندارد که من بگویم که آقا تو به جای من بفروش، بدون این هم که تصحیح کنی، پول توی

جیب من نباید مستقیماً برود توی جیب توی غیر، این که اصلاً قبول نیست. الان رضایتش به این؟؟؟ این که قبول

نیست. عقد او لفسه بوده

ج: بله. ببینید این تارۀ این جوری هست که اگر این در حقیقت وقتی که این فرزند می‌رود این مال را برای

خودش می‌فروشد در حقیقت استیهاب دارد می‌کند. یعنی در حقیقت اول به خودش می‌بخشد از طرف پدرش.

وقتی پدر راضی هست بنابراین این هبه می‌شود درست.

س: با چه اجازه‌ای به خودش هبه کرده؟

ج: فضولی. یعنی به نظر خودش فضولۀ می‌گوید ماشین بابا مال خودم. حالا بابا که می‌آید می‌گوید أجزتُ، این

معامله را می‌خواهد درست بکند این که نمی‌شود جز این که آن هبه‌ی فضولی را امضاء کرده باشد. این کاشف

است از این که آن هبه‌ی فضولی مقرون به رضای بابا بوده پس آن هبه می‌شود درست. وقتی هبه درست شد

می‌شود مال خودش، پس مال خودش را فروخته، پول می‌آید توی کیسه‌ی خودش.

س: یک دلالت اقتضای دیگری این جا

ج: بله این هم دلالت اقتضاء ما می‌خواهیم بگوییم این اجازه که می‌گوییم توی اجازه دلالت اقتضاء نیست

می‌شود تصحیح بکنیم یک جوری که توی اجازه هم یک دلالت اقتضایی درست بکنیم؟

س: الان با اجازه چی درست شد؟

ج: این جا وقتی که می گوید اجزت، این اجزت، چه جور اجزت، اجزت یعنی بیع را دیگر. خب این بیع که فرض این است که اگر مال از کیسه ی بابا برود بیرون، پول برود توی کیسه ی بنده که این بیع نیست این قابل اجازه نیست. پس بخواهد این درست بشود باید قبل از آن یک چیزی باشد. قبل آن چیه؟ قبل آن این است که این سیاره در مثال ما شده مال بچه. چه جور می شود که این سیاره مال بچه باشد؟ به این که این بچه هم خب وقتی که می خواهد بیع کند خودش می بیند مبیعه که نمی شود. پس باید این ماشین را اولاً فضولاً به خودش هبه کرده باشد از ناحیه ی پدرش، تا بشود مال خودش، بعد مال خودش را فروخته باشد. حالا پدر که می گوید اجزت به دلالت التزام یعنی آن هبه ی فضولی تو را من قبول داشتم، چون دیگر معامله ی دیگر که نمی کند.

س: پس با رضایت بیع را نمی خواهد درست کند؟

ج: بله. این به دلالت التزام می گوید آن هبه را، آن هبه ی فضولی تو را من قبول داشتم راضی بودم به آن. معلوم می شود راضی بوده. خب حالا بر اساس آن راضی بوده پس مال شده مال فرزند. حالا فرزند مال خودش را فروخته.

منتها این خلاف ظاهر اجزت هست. چرا؟ چون اگر واقعاً این جور بوده دیگر معامله به اجازه ی شما ربطی ندارد. اجازه ی شما را نمی خواهد. چون مال آن شده بوده دیگر.

س:؟؟؟رضایت نیست.

ج: نه، به عبارت اجزت نباید بگوید دیگر. چون وقتی رضای مقارن بوده خب مال آن شده. مگر این که بگویم چون در ظاهر یک چیز فضولی هست این ادبیات به کار بردن اشکالی ندارد. و لو این که به نفس کلمه ی اجزت و انفذت این بیع نیاز ندارد. چرا؟ برای این که مفروض این است که قبل از آن، آن هبه ی فضولی مورد رضای این بوده. و با آن هبه ی فضولی که مورد رضای این بوده این مال شده بوده مال آن فرزند. خب دیگر فرزند مال خودش را فروخته برای خودش. احتیاج به آن اجازه ندارد. اما چون در ظاهرش یک کار فضولی است کسی که خبر نداشته که توی دل بابا رضایت هست که. این جا این ادبیات را به کار بردند که این اجزت از این باب اشکالی ندارد می گوید اجزت یعنی این.

خب این در چه صوری درست است؟ این در جایی است که واقعاً آن بچه که آمده این کار را کرده واقعاً اراده کرده باشد چی را؟ هبه ی فضولی را. اما اگر نه هبه ی فضولی را اراده نکرده مثل غاصب ها، مثل دزدها که هبه نمی کنند به خودشان که، خب این جا دیگر قابل تصحیح نیست. این بعض فروض که این جور باشد این طور باشد آن هم بر آن مبنا، این قابل تصحیح به این نحوه نیست.

س: این هبه را از اجزت نمی فهمیم؟

ج: به دلالت التزام می فهمیم یا دلالت اقتضایش می فهمیم.

س: خب من اجزتُ گفتم، قصد آن را از کجا می فهمم؟ قصد بایع را؟ که هبه کرده؟ آمدم و هبه نکرد.؟؟؟  
ج: بله از یک راهی بفهمد دیگر. فی الجملة می خواهیم بگوییم که گاهی می شود. فی الجملة.  
این هم این راه. و أمّا الآخر که فقط نامش را ببریم و بقیه ی آن باشد برای جلسه ی بعد، راه اخیر که راه پنجم هست این است که شما همه ی این حرف ها را که می زنید بر اساس این است که بگویید بیع و مبیعه یعنی معاوضه و معاوضه هم لا یتحقق الا به این که جای دو متاع عوض بشود. هر جایی که آن بوده این برود جای آن، آن بیاید جای این. و هذا ما لا ملزم له. این حالا توضیح آن ان شاء الله برای جلسه ی بعد.  
و صلی الله علی محمد و آل محمد.  
پایان.